

## عشق از دیدگاه قاضی نذرالاسلام و حافظ شیرازی

مهدی حسن<sup>۱</sup>

مربی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه داکا،  
داکا، بنگلادش

زکریا<sup>۲</sup>

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه خوارزمی،  
تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۰۳ خرداد ۱۳۹۷؛ تاریخ پذیرش: ۳۱ خرداد ۱۳۹۷؛ تاریخ انتشار: ۸ شهریور ۱۳۹۷)  
قاضی نذرالاسلام از شاعران برجسته و مشهور کشور بنگلادش و شاعر ملی این کشور است که عشق، انقلاب، آزادی بشریت، وحدت ملت، عدالت و انصاف موضوعات اصلی شعر و نوشته‌های اوست. نذرالاسلام در اشعار خود راجعه عشق مجازی و عشق حقیقی سخن گفته است. ازسوی دیگر، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی یکی از نام‌آورترین شاعران ایران و جهان و از والاترین غزل‌سرایان زبان فارسی است. وی عاشق عشق و محبت است و عشق یکی از زیباترین جلوه‌های جمال است که در شعر حافظ بروز می‌کند. معشوق حافظ معشوقی هم زمینی و هم آسمانی است. موضوع بحث این مقاله، عشق از دیدگاه قاضی نذرالاسلام و حافظ شیرازی است. کوشش بر این است که در این مقاله راجعه موضوع فوق تا جایی که مجال هست، توضیحاتی داده شود.

واژه‌های کلیدی: قاضی نذرالاسلام، حافظ شیرازی، بنگلادش، ایران، عشق، معشوق.

<sup>1</sup>E-mail: mahdidupersian@gmail.com

©(نویسنده مسئول)

<sup>2</sup>E-mail: jakaria.du190@gmail.com

## مقدمه

قاضی نذراالاسلام و حافظ شیرازی از معروف‌ترین و شاخص‌ترین شاعران بنگلادش و ایران هستند. نذراالاسلام شاعر ملی بنگلادش<sup>۱</sup> است که او را بعد از رابیندراناتاگور<sup>۲</sup> بزرگ‌ترین نابغه در شعر و ادبیات بنگال<sup>۳</sup> دانسته‌اند. وی بر زبان‌های مختلف همچون زبان‌های عربی، فارسی، اردو، انگلیسی و سانسکریت تسلط داشت. نذراالاسلام تحت‌تأثیر ادبیات فارسی قرار گرفته و اشعاری از حافظ و خیام نیز توسط این شاعر به زبان بنگالی ترجمه شده‌اند. او با تقلید از غزل حافظ در ادبیات بنگال، سرودن غزل را آغاز کرد (انوشه ۱۳۷۵، ۲۵۳۲) و از دوستداران حماسه‌ی فردوسی بوده است. او صاحب نبوغی سرکش و سرشار از شوق و زندگی و پویایی بود. به‌همین خاطر وی به لقب «شاعر شورشگر» نیز شهرت یافته است. از طرف دیگر خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی شاعر عرفانی ایرانی است که در روز و روزگار خویش، آوازه‌ی شهرت خویش را به گوشه و کنار جهان افکند و قند فارسی خود را به «بنگاله»<sup>۴</sup> روانه کرد. سلطان غیاث‌الدین (م ۱۳۸۹-۱۴۰۹) خواجه حافظ شیرازی را به دربار خود، به بنگلادش دعوت نمود و بیت زیر را از حافظ نقل کرد:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود  
وین بحث با ثلاثه‌ی غساله می‌رود  
(حافظ ۱۳۶۸، ۲۱۵)

حافظ شیرازی در پاسخ این بیت، یکی از زیباترین و پر معنی‌ترین ابیات را به دربار سلطان غیاث‌الدین فرستاد:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند  
زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود  
(حافظ ۱۳۶۸، ۲۱۵)

در دوره‌ی غیاث‌الدین اعظم، شاه ادبیات فارسی پیشرفت شایانی در بنگاله کرد و آثار منظوم و منثور فراوانی به فارسی در آنجا نوشته شد. از این‌رو، برخی دوره‌ی او را عهد زرین ادب فارسی در بنگاله خوانده‌اند... و هم او بود که حافظ را به بنگاله دعوت کرد و حافظ که به‌علت پیروی نمی‌توانست به چنین سفر دوردرازی برود غزل «ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود... وین بحث با ثلاثه‌ی غساله می‌رود/شکرشکن شوند همه طوطیان هند... زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود/حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث‌الدین... غافل مشو که کار تو از ناله می‌رود» را برای وی فرستاد (انوشه ۱۳۷۵، ۱۹۰۴).

اسمش نذراالاسلام و نام نسبیش قاضی است. چون یکی از نیاکان نذراالاسلام قاضی برجسته و توانگری بود پس از او، فرزندان و نوادگانش لقب قاضی داشتند، گرچه احتمالاً خود صاحب این پیشه نبودند (انوشه ۱۳۷۵، ش: ۲۵۳۲). قاضی نذراالاسلام، فرزند قاضی فقیراحمد، در تاریخ ۲۴ مه ۱۸۹۹

<sup>1</sup> Bangladesh

<sup>2</sup> Rabindranath Tagore

<sup>3</sup> Bengali Literature

<sup>4</sup> Bengal

میلادی در قریه‌ی یچورولیا<sup>۵</sup> از توابع شهرستان آسانسول<sup>۶</sup> در استان بارده‌مان<sup>۷</sup> بنگال غربی ( هندوسان کنونی) چشم به جهان گشود (محمدبیگی ۱۳۹۳، ۱۴۷؛ احمد ۱۹۹۹، ۴۸۴). مادر وی زاهده‌خاتون نام داشت. چون پیش از وی چهار برادرش یکی پس از دیگری در کودکی درگذشته بودند، پدر و مادرش او را دکھومیان<sup>۱</sup> (زاده‌ی اندوه، پر از رنج و اندوه) صدا می‌کردند (انوشه ۱۳۷۵، ۲۵۳۲). البته مراحل بعدی زندگی هم مملو از رنج و غم و اندوه و فقر و بیماری بود. پدرش مؤذن بود، وی آموزش ابتدایی را در مکتب روستای خود فراگرفت. وقتی هشت سال داشت، پدرش به‌دروود حیات گفت (محمدبیگی ۱۳۹۳، ۱۴۷؛ شاهده‌ی ۱۳۷۴، ۲۰). نذراالاسلام اولین بار زبان عربی و فارسی را نزد استاد فضل احمد آموخت. پس از بیرون آمدن از مکتب و کار مؤذنی، او در گروه لیتو (گروه بازیگری و نمایش محلی) به کار با عمویش ادامه داد. ولی مدتی بعد، از این گروه جدا شد و در جستجوی معاش، مدتی در یک نانوایی در آسانسول مشغول کار شد. قاضی رفیض‌الله صاحب نانوایی، مردی مهربان بود که وقتی حال بد این نوجوان را دید و از دلتنگیش باخبر شد، او را از آنجا بیرون آورد و با خودش به استان «میمنسینگ»<sup>۲</sup> برد و او را در یک دبیرستان در کلاس هفتم ثبت نام کرد. در سال ۱۹۱۵ از آنجا به بارده‌مان برگشت و در دبیرستان شیارسول راج<sup>۳</sup> کلاس هشتم ثبت نام کرد. در سال ۱۹۱۷، وی دانش‌آموز کلاس دهم بود و همان سال برای جنگ جهانی اول<sup>۴</sup> در هنگ ۴۹ بنگال وارد خدمت نظام شد و از آنجا به کراچی<sup>۴</sup> رفت. در آن زمان، او با ادبیات فارسی به‌ویژه با اشعار حافظ و رباعیات خیام آشنا شد (خان ۲۰۱۱، ۱۵۹ و ۱۶۰). تراژدی عظیم زندگی نذراالاسلام این بود که اگرچه او ۷۷ سال زندگی کرد؛ ولی زندگی ادبی واقعی وی بیشتر از ۲۲ سال (از ۱۹۲۰ تا ۱۹۴۲) طول نکشید. علتش این بود که حوادث جان‌سوز نظیر فوت دو پسر عزیزش به‌ویژه پسر دومش، بلبل،<sup>۵</sup> مبتلاشدن همسرش «پرومیلا»<sup>۶</sup> به مرض فلج در سال ۱۹۳۹ و هزینه‌های هنگفت برای درمان وی و ... یکی پس از دیگری بر او تحمیل شد و امیدهای زندگی را به یأس تبدیل کرد. در شعری که برای صفحه‌ی شکوفه‌های روزنامه‌ی «آزاد» در ۷ اوت ۱۹۴۰ نوشته است، این حقیقت را نمایان می‌کند:

ما گلی شکفته‌ایم، شما هنوز شکوفه‌اید  
بیابید در مجلس گل‌ها،

<sup>5</sup> Churulia

<sup>6</sup> Asansol

<sup>7</sup> Bardhaman

<sup>1</sup> Dukhu Mia

<sup>2</sup> Mymensingh

<sup>3</sup> Searsole Raj

<sup>4</sup> World War I

<sup>4</sup> Karachi

<sup>5</sup> Bolbol

<sup>6</sup> Perumilla

پیش از پژمرده شدن بخندیم،  
 با شما هم‌نشین شده‌ایم و سپس بر خواهیم بست،  
 ما گل‌هایی هستیم که پروانه‌ها آن را خورده‌اند،  
 اما آرزو داشتیم این دنیا را بیاراییم همچون فردوس برین،  
 آرزوهای مانده‌ی ما را شما جوانان برآورید و بهشت را به محفل دنیا بیاورید.  
 (شاهدی ۱۳۷۴، ۵۶ و ۵۷)

از طرفی، بر اثر این همه رنج و غم و مصائب، قاضی نذراالاسلام در سال ۱۹۴۲ دچار سکتته‌ی مغزی شد و از آن پس به رغم تلاش‌های مستمر برای درمان، وی تا پایان عمر مبتلا به اختلال حواس و بیماری روانی بود (انوشه ۱۳۷۵، ۲۵۳۲). حتی نتوانست با کسی حرف بزند یا چیزی بنویسد یعنی نیروی سخن گفتن و نوشتن را کاملاً از دست داد و این وضعیت تا پایان زندگی‌اش ادامه داشت. پس از پیروزی جنگ آزادی‌بخش بنگلادش، در تاریخ ۲۴ مه ۱۹۷۲ بنگاه بندو شیخ مجیب‌الرحمن او را به بنگلادش آورد و وی را شاعر ملی بنگلادش اعلام کرد. پس از آن، او در تاریخ ۲۹ اگوست ۱۹۷۶ از دنیا رفت (خان ۲۰۱۱، ۱۶۱). مقبره‌ی او در کنار مسجد دانشگاه داکا<sup>۱</sup> در بنگلادش واقع است.

خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی شاعر، عارف و عاشقی‌ست که یک قرن بعد از مولوی به دنیا آمد و تجربه‌های عشقی معرفتی مولوی را کاملاً در اختیار داشت. خواجه شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین معروف به حافظ شیرازی، در حدود سال ۷۲۶ق در شهر شیراز<sup>۲</sup> در ایران<sup>۳</sup> دیده به جهان گشود. لقب او لسان‌الغیب، شاه‌غزل و ترجمان‌الاسرار است. وی تحصیلات ابتدایی را در شهر خود فراگرفت. حافظ به سن بلوغ که رسید، به شغل خمیرگیری در نانوائی پرداخت؛ اما عشق به تحصیل او را به مکتب‌خانه کشاند. از آن پس، زندگی حافظ تغییر کرد و به مجالس درس علما و ادبای آن زمان در شیراز می‌رفت و در آن مجالس، علم شرعی و ادبی می‌آموخت (طاهری ۱۳۸۲، ۱۳۹). خواجه شمس‌الدین حافظ کل قرآن بود و بنابراین به او لقب حافظ دادند. خود حافظ می‌گوید:

ندیدم خوش‌تر از شعر تو حافظ  
 به قرآنی که اندر سینه داری  
 (حافظ ۱۳۶۸، ۳۴۱)

دیوان او شامل غزل، قصیده، مثنوی، قطعه و رباعی است. شاعر جهانی عشق در سال ۷۹۱ق در شهر شیراز از دنیا رفت.

#### عشق از دیدگاه قاضی نذراالاسلام

قاضی نذراالاسلام شاعر عشق و محبت است. وی بارها به دام عشق و محبت افتاده بود. وی در وصف معشوق نیز تعدادی شعر و ترانه سرود. ذات عشق شاعر قاضی نذراالاسلام در موازات ذات عشق از ماهیتی

<sup>1</sup> Dhaka

<sup>2</sup> Shiraz

<sup>3</sup> Iran

سیال برخوردار است. وی دلیل شاعری خود را ذات عشق و حضرت معشوق می‌داند. او خود می‌گوید که به خاطر عشق محبوب، شاعر شده است:

“تুমি আমায় ভালোবাস তাই ত আমি কবি  
আমার এ রূপ-সে যে তোমার ভালবাসার ছবি...”

(شاهدی ۱۳۷۴، ۹۳)

عشق تو مرا شاعری آموخت  
چهره‌ام تصویری است از عشق تو،  
دست‌ها به‌جانب من دراز کرده  
آسمان، هوا، سحرگاه، نور  
ستاره‌ی شباهنگ  
و خورشید که در حال برآمده است،  
در عشق تو مرا دوست می‌دارند  
هستی من در عشق تو پنهان شده بود  
با آمدن ناگهانیت  
من به آرزوی خویش رسیده‌ام  
وقتی در اندیشه‌ام نمایان می‌شوی  
آهنگ هستی می‌نوازی در تارهای وجودم  
آنچه اندوخته‌ام برای ستایش توست  
کلام و سخن من و حلقه‌گلی که به گردن دارم  
ای بانوی من! همه برای توست!  
چون تو مرا دوست داری  
عشق تو مرا شاعری آموخت  
چهره‌ام تصویری است از عشق تو.

(شاهدی ۱۳۷۴، ۹۲)

نذرالاسلام همواره روی زیبا را دوست داشت. وی شاعر عشق و زیبایی بود. وی نگاه کردن به زیبایی به‌ویژه زیبایی زنان را عاری از عیب و گستاخی می‌دانست. او چنین می‌سراید:

“تুমি সুন্দর, তাই চেয়ে থাকি প্রিয়, সে কি মোর অপরাধ?  
চাঁদে হেরিয়া কাঁদে চকোরিণী, বলেনা তো কিছু চাঁদ”...

(رفیق‌الاسلام ۲۰۱۲، ج ۶، ۲۷۳ و ۲۷۴)

چون تو زیبایی، تو را دائماً نگاه می‌کنم ای معشوقم  
آیا این تقصیر من است؟

چاکور [مرغ مهتاب‌خواه] ماه را نگاه می‌کند و (از آرزوی وصال او) می‌نالد

چون گل شکوفه می‌کند، نگاهش می‌کنم  
 گل نمی‌گوید که این خطای من است.  
 چاتک (مرغ باران خواه) ابر را دائماً نگاه می‌کند و (از هوای دریافت آن) اشک می‌ریزد  
 ابر از آن اعتراضی ندارد.  
 گل آفتاب‌گردان می‌داند که که نمی‌تواند خورشید را هرگز به دست بیاورد،  
 بازهم آفتاب‌گردان نادان به خدایش دائماً به خدایش نگاه می‌کند  
 چون نگاهش خوشنودی اوست.  
 ای زیبارخ! جهت دیدن حسن جمالت  
 دیده‌هایم آفریده شده است،  
 اجازه‌ی دیدنت را بده ای معشوقم! تا آرزوی دلم پربار شود.

قاضی نذراسلام مردی مسلمان و معتقد بود. باتوجه به اهمیت تأثیر زبان و ادبیات فارسی بر آثار وی، در اشعار وی راجع به عشق الهی هم بحث شده است. وی پس از نوشیدن شراب عشق الهی از خود بی‌خود شده و چنین می‌سراید:

“خوادار پرمهر شراب پیے بهیسه هریه رهی پی‌ده

خه‌ده مسجید آمار مؤشید انا به ای پخ به‌ره...

(شاهدی ۱۳۷۴، ۹۹)

نوشیده‌ام شراب عشق الهی را، مدهوش افتاده‌ام  
 مرشدم با ترک مسجد، از این راه رسید (از راه عشق).  
 من در ازای روزه و نماز و اعمال دنیوی خویش  
 با مناجات پیوسته، بهشت را نمی‌خواهم.  
 آنچنان که قیس در عشق لیلی نام مجنون را گرفت  
 و فرهاد در عشق شیرین دیوانه و بی‌تاب گشت،  
 من نیز در عشق خدای خویش، از خود بی‌خود شده‌ام.  
 چنان که پروانه بدون هیچ ترسی از سوزش و مرگ سوی آتش می‌رود،  
 تشنگی چکاوک با آب دریا فرو نمی‌نشیند؛ در فکر قطره‌ای باران است،  
 مرغ شب خیز لطافت ماه را می‌جوید؛ درحالی که ماه در اوج آسمان است.  
 اگرچه خورشید بس دور است؛ گل خورشید در پی اوست.  
 من نیز این‌گونه خدای خویش را می‌جویم، بدون هیچ محاسبه‌ای  
 (شاهدی ۱۳۷۴، ۹۸)

قاضی نذراسلام در ستایش خدای تعالی شعرهای زیادی سرود. وی درستایش خدای تعالی می‌گوید که این‌همه گل‌های قشنگ، میوه‌ها، آب شیرین رودخانه، نعمت و مهربانی شماسست و چنین می‌سراید:

"এই সুন্দর ফুল সুন্দর ফল মিঠা নদীর পানি

খোদা তোমার মেহেরবানী...

(چودوری<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰، ۱۰۸)

این گل‌های زیبا، میوه‌های قشنگ و آب شیرین رودخانه

ای خداوندا! (تمام این نعمت‌ها از) مهربانی تو است.

این حیات مزرعه‌های سرسبز که پر از محصولات است،

ای خداوندا! (تمام این نعمت‌ها از) مهربانی تو است.

تو چقدر زیاد جواهرات بخشیدی!

برادران، فرزندان و بستگان

اگر گرسنه شوم، بدون خواستن هیچ معنی یا سبب، غذاها تهیه کنی.

ای خدا! من با برداشتن هر قدم، ترک حکم تو می‌کنم،

بازهم با نور آفتاب و باد این بنده را جان می‌بخشی.

بهترین پیغمبر را هم به من بخشیدی

تا در روز حشر شفاعتت و نجات نصیب شود.

تا گمراه نشوم، پیام قرآن پاک را هم بخشیدی.

ای خداوندا! (تمام این نعمت‌ها از) مهربانی تو است.<sup>۱</sup>

نذراالاسلام به‌خاطر عشق الهی خواست که او را در کنار مسجد دفن کنند. بدین‌سبب وی را در کنار

مسجد دانشگاه داکا دفن کرده‌اند:

درجوار مسجد دفنم کن ای برادر،

تا بشنوم اذان مؤذن را از درون قبر...

(شاهدی ۱۳۷۴، ۶۶)

قاضی نذراالاسلام شاعر عشق و معشوق است. اگرچه به او شاعر شورشگر گفته می‌شود، اما وی

بیشترین اشعار و ترانه‌هایش را راجع به عشق و محبت و معشوق سروده است. در ادبیات بنگلا هیچ

شاعری نیست که مثل قاضی نذراالاسلام در مورد عشق و محبت این‌قدر شعر و ترانه سروده باشد. وی به

معشوق می‌گوید که من قادر نیستم عشق تو را تحمل کنم:

“ওগো প্রিয়তমা এত প্রেম দিওনা গো, সহিতে পারি না আর

তটিনীর বুকে ঝাঁপিয়ে পড়িলে কেন মহা-পারাবার?...

(شاهدی ۱۳۷۴، ۱۰۳)

<sup>1</sup> Chowdhury, Abdul Mukit

<sup>1</sup> (repository.library.du...page no. 84.).

نازنینم! این قدر ناز مکن که تاب تحمل ندارم.  
 ای دریای بی کران! چرا ساحل افتاده را می‌کوبی؟  
 افسوس که خروش رود عشق تو  
 کرانه‌های وجود مرا فرومی‌ریزد و با خود می‌برد  
 من نخواستم که خویشتن را فراموش کنم،  
 خواستم گردنبندی را به تو هدیه کنم  
 گویی تو می‌خواهی جز تو کسی برایم نماند  
 بدین سبب است که این‌گونه طوفان در دلم به‌پا می‌کنی  
 با امواج این‌همه اشک  
 از محدوده‌ی تن و دل  
 دست ما را گرفته، کجا خواهی برد؟  
 بگو ای معشوقه‌ی من  
 سرانجام، کدامین شکرستان  
 میعادگاه ما خواهد بود؟

(شاهدی، ۱۳۷۴ش:ص ۱۰۲)

از دیرباز تأثیر ادبیات فارسی بر ادبیات بنگلا به چشم می‌خورد. منظومه و داستان لیلی و مجنون یکی از مشهورترین و دل‌انگیزترین منظومه‌های ادبیات فارسی است که بسیاری از شاعران ایرانی درمورد این داستان شعر سروده‌اند. از شاعر دولت وزیر بهرام‌خان تا قاضی نذراالاسلام یعنی بسیاری از شاعران ادبیات بنگلا در تقلید از منظومه‌ی لیلی و مجنون شعر سروده‌اند. شاعر ملی بنگلادش قاضی نذراالاسلام به‌پیروی از این داستان یک شعر سروده است. وی در این شعر نشان داده است که لیلی بعد از مدت طولانی پیش مجنون بازگشت و بعد از آمدن لیلی، جدایی و دوری مجنون از بین‌رفته و خورشید سپیده‌دم عشق طلوع کرده است.

“লায়লি তোমার এসেছে ফিরিয়া

মজনু গো আঁখি খোলো”...

(شاهدی ۱۳۷۴، ۱۱۳)

مجنون من! دیده بگشا که لیلی تو بازگشته است.

ای دلبر! شاید که از پس این‌همه روزها

شام هجران به‌پایان آمده است.

مجنون من! با شنیدن ناله و زاری تو

در دشت و کوه و بیابان

با شکستن میله‌های قفس، به راه افتاده‌ام.

نسیمی از جنوب، موزون می‌وزد.



گل‌ها در باغ شکفته‌اند.  
 ای بلبل! بر شاخه‌ی شکفته‌ی گل بنشین  
 و با او به جنبش درآ.  
 آهوان دشت،  
 جفت‌جفت،  
 گریان  
 راه تو را به من نمودند.  
 حوران و پریان  
 خرامان‌خرامان  
 با چراغ ماه  
 راه تو را به من نمودند.  
 اینک که در برابر دیدگان منی،  
 چه می‌خواهی بگویی ای دلربای عزیز!  
 مرا به نام صدا بزن،  
 و اندوه خویش را از یاد ببر.  
 (شاهدی ۱۳۷۴، ۱۱۲)

قاضی نذراالاسلام عاشق زنان و حتی عاشق انسان بوده است. وی انسان را از لحاظ جنسیت تقسیم نکرده است. از نظر قاضی نذراالاسلام بین مرد و زن هیچ فرقی نیست. وی می‌گوید: «در جهان هرکاری که خوب است، نصفش را زنان انجام داده‌اند و نصفش را مردان.»

সাম্যের গান গাই-

আমার চক্ষে পুরুষ নাই ভেদাভেদ কোনো রমণী-

বিশ্বে যাকল্যাণকর-চির সৃষ্টি মহান কিছু-,

অর্ধেক তার করিয়েছে নারী, অর্ধেক তার নর...

(رفیق الاسلام ۲۰۱۱، ج ۲، ۸۹)

آواز برابری می‌سراییم.

به چشمم مرد و زن هیچ فرقی ندارند.

در هرچه خیر و رفاه هست، خلق<sup>۱</sup> بزرگ تا به حال هست،

نصفش زنان انجام داده‌اند و نصفش مردان.

<sup>۱</sup> منظور خلق کردن است.

قاضی نذراالاسلام درطول حیاتش و در اشعارش بیشتر از حافظ شیرازی تأثیر پذیرفته است. حافظ پسری به نام بلبل داشت که وی را بسیار دوست می‌داشت. قاضی نذراالاسلام هم پسری داشت که اسم او را به تقلید از اسم پسر حافظ، بلبل نام‌گذاری کرده بود که وی را بسیار دوست می‌داشت. ولی همچون پسر حافظ، پسر قاضی نذراالاسلام هم خیلی زود یعنی در چهار سالگی از دنیا رفت (خان ۲۰۱۱، ۱۶۰). این ماجرا بر روح و روان نذراالاسلام تأثیر شدیدی گذاشت. قاضی نذراالاسلام این ماجرای غمگین و اندوهگین را در شعرش مطرح کرده است. وی می‌سراید:

ঘুমিয়ে গেছে শান্ত হয়ে আমার গানের বুলবুলি  
করণ চোখে চেয়ে আছে সৌবের বরা ফুলগুলি...

(رفیق‌الاسلام ۲۰۱۲، ج ۷، ۲۱۰)

بلبل نغمه‌خوان من خسته به خواب رفته است.  
گل‌های افتاده‌ی هنگام غروب با چشم سوگوار، او را نگاه می‌کنند  
او [سرود] صبحگاهی توسط نغمه‌خوانی گل‌ها را شکوفا کرد.  
پس بر اثر ضربه خوردن تیر کدام صیاد، او ساکت گردید؟  
ملکه‌ی مغرب باگشودن موهای سر در گوشه‌ی باغ عزاداری می‌کند.  
افسوس! جوانه‌ها دیگر از فردا شکوفه نخواهند داد،  
آواز برخورد برگ‌ها با یکدیگر، چون آه دلسوز کسی شنیده می‌شود.  
مرغ نغمه‌خوان پرواز کرده، آشیانه خلوت است.  
در صدایم سخن‌ها چون قیل سرو صدا نمی‌کنند،  
در نور شفق هیچ کس دیگر اشتباهی به ساحل نخواهد رسید.  
قاضی نذراالاسلام همچون حافظ به دیده‌ی معشوق علاقه‌مند است و در توصیف آن اشعار کم نظیری سروده است. ابیات زیر را ملاحظه کنید:

নয়ন-ভরা জল গো তোমার আঁচল-ভরাফুলা

ফুল নেবো না অশ্রু নেবো, ভেবে হই আকুল...

(رفیق‌الاسلام ۲۰۱۲، ج ۶، ۲۵۶)

ای معشوقم!

دیده‌هایت پر از اشک است، دامنت پر از گل است.  
پریشانم از فکر آنکه گل را قبول کنم یا اشکت را!  
اگر گل را از دست بگیرم، اشک در چشمت می‌ماند،  
اگر اشکت را به دست بگیرم، غنچه‌ی عشق دیگر شکوفا نخواهد شد.

قاضی نذراالاسلام شاعری عاشق پیامبر اکرم(ص) و اهل بیت(ع) است که این علاقه‌مندی در اکثر آثارش به چشم می‌خورد. حتی هنگامی که وی سردبیری روزنامه‌ی «دُهومکتو»<sup>۱</sup> را برعهده گرفت، شماره‌ای دارای هفت صفحه باعنوان «محرم» در تاریخ دوم سپتامبر ۱۹۲۲ به مناسبت عاشورای همان سال منتشر نمود که نخستین شماره‌ی ویژه راجع به مراسم دینی مذکور در تاریخ روزنامه‌نگاری زبان بنگلا محسوب می‌شود. یعنی شاعر ملی بنگلادش در این زمینه هم پیشرو گردید. این شماره پر از مقالات و اشعار بود که اغلب آن‌ها نوشته‌های خود شاعر بودند(عبدالحی شیکدار، ۲۰۰۶م:ص:۸). شایان ذکر است که همگان این شماره را فوق‌العاده مورد تحسین و ستایش قرار دادند. یکی از اشعار شاعر باعنوان «محرم» که در این شماره انتشار یافت و دارای ۸۴ بیت بود، در جامعه فوق‌العاده شهرت پیدا کرد (محمدبیگی ۱۳۹۳، ۱۶۰). مطلع این شعر به شرح زیر است:

“নীল সিয়া আসমান, লালে লাল দুনিয়া-

‘আম্মা লা’ল তেরি খুন কিয়া খুনিয়া’...

(چودوری ۱۹۹۷، ۵۲)

آسمان نیلی سیاه و دنیا از خون سرخ سرخ شد.

ای مادرا! پسر عزیزت به دست قاتلان خون شد.

(محمدبیگی ۱۳۹۳، ۱۶۰)

محرم برای ملت مسلمان جهان از رویدادهای مهم و غم‌انگیز است و سرمنشأ آثار، مقالات و اشعار زیادی بوده است. محرم هنرهای نمایشی را نیز گسترش داد و به همراه این هنرها، متن یا همان شعر نیز پیشرفتی چشمگیر داشته است. قاضی نذراالاسلام هم این رخداد محزون و غم‌انگیز را در اشعارش مطرح کرده است.

“মোহররমের চাঁদ এল ঐ কৌদাতে ফের দুনিয়ায়

ওয়া হোসেনা ওয়া হোসেনা তারি মাতম শোনা যায়”...

(شاهدی ۱۳۷۴، ۱۰۹)

دیگر بار، ماه محرم از راه رسید.

ماه شیون و زاری.

زین العابدین در کربلا، گریان از هوش رفته است.

علی(ع) و فاطمه(س) در بهشت برین گریان‌اند.

صدای گریه‌ی آسمان و زمین نیز امروز به گوش می‌رسد.

آسمان خون می‌گرید

و دشت رنگ خون گرفته است

سکینه‌خاتون، جنازه‌ی قاسم بر دامن،

<sup>1</sup> Dhumketu

گریه می‌کند.

با دیدن تیر در گلوی اصغر نازک‌بدن  
[عرش] خدا به‌گریه درآمده است.  
امروز مسلمانان جهان گریان‌اند و مرثیه‌خوان،  
در سوگ آن عزیزان،

اشک‌ها

هزاران سال جاری خواهد بود.

(شاهدی ۱۳۷۴، ۱۰۸)

عشق به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) در جای‌جای اشعار قاضی نذراالاسلام دیده می‌شود. قاضی درمورد حضرت زهرا(س) اشعاری بسیار زیبا و دلنشین دارد که بیانگر میزان ارادت ایشان به مقام شامخ دختر پیغمبر گرامی اسلام(ص) است. او چنین می‌سراید:

বিশ্ব দুলালী নবী নন্দিনী

খাতুনে জান্নাত ফাতেমা জননী মদিনা বাসিনী,...

مادرمان فاطمه(ع) ملکه‌ی بهشت‌هاست.

او دخت محبوب جهان و فرزند حضرت نبی اکرم(ص) است.

او اهل مدینه و نجات‌دهنده از گناه و غم است.

پناه امت نبی(ص) و فرشته‌ی خوش و شادی‌بخش است.

ای مادر! در بیابان و صحرای (نامیدی) تو، ابر مهر هستی.

تو برای جان تشنه‌ی کویر گرمسار، سایه‌ی درخت مهر هستی.

ای مادر! همه‌ی زنان جهان که اسیر آذر زندان قوانین مردان [بودند،

از لمس لطف و مهر تو آزاد شدند.

ای مادر! حسن(ع) را (در مدینه) و حسین(ع) را

در بیابان کربلا، برای نجات این امت فدا کردی.

به‌جان آن، درعوض آن، درروز حشر [از خدای بزرگوار]

نجات گنه‌کاران را که بنده نیز شامل آنان هستیم، خواهی خواست.

تو چه خوش آمدی ای مادر! چون آبخاری که از سینه‌ی سنگ کوه جاری می‌شود،

چون آب زمزم که حوض لطف و مهر است.

ای فخر زنان اسلام، خوش‌اخلاق و پاک‌نژاد!

از فردوس برین باران رحمت را بر ما بارانید.

(محمدبیگی ۱۳۹۳، ۱۶۲ و ۱۶۳)

در ۶ آوریل ۱۹۴۱، سالگرد «مؤسسه‌ی ادب مسلمانان بنگالی» در سالن «بنیاد مسلم»، سخنرانی بسیار جالبی توسط رئیس جلسه قاضی نذراالاسلام انجام شد. از آن سخنرانی، ذات عاشق نذراالاسلام را به خوبی می‌توان فهمید:

«اگر دیگر نی ننوازد، من ادعای شاعری ندارم. من عشق شما را یافته بودم، از دچارشدن به آن می‌گویم، شما مرا خواهید بخشید. مرا فراموش خواهید کرد. اعتماد کنید، من به ادعای شاعری نیامده‌ام. من برای سروری، نیامده‌ام. من برای بخشیدن عشق آمده‌ام، برای یافتن عشق و محبت آمده‌ام. ولی به خاطر نیافتن آن عشق، برای مدت طولانی از این جهان بی‌عشق و محبت به سکوت محزون، خداحافظی کردم.»  
(رفیق‌الاسلام ۲۰۱۰، ج ۱۱، ۳۴۰)

### عشق از دیدگاه حافظ شیرازی

عشق یا محبت دو جنبه دارد. یکی از آن‌ها عشق زمینی و دیگر آسمانی است یا خدایی. عشق از محوری‌ترین واژگان و حقیقت‌های مندرج در شعر حافظ است و این عشق اختصاص به فرد به‌خصوص یا سیره و سلوک ویژه‌ای ندارد. در سطر سطر غزل حافظ نظایر آن عشق و محبت دیده می‌شود. وی در اشعار خود، با عشق زمینی و عشق آسمانی نیز به زیبایی تصویرسازی می‌کند. حافظ می‌سراید:

الا یا ایها الساقی ادر کأسا و ناولها      که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها  
به بوی نافه‌ای کاخر صبا زان طره بگشاید      ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دل‌ها  
(حافظ ۱۳۶۸، ۹۷)

«ترگس»<sup>۱</sup> در شعر حافظ نماد چشم معشوق است و البته با چشم معشوق مقایسه می‌شود و بازنده‌ی این مقایسه بالطبع ترگس است. حافظ در غزل خود می‌سراید:

ای خون‌به‌های نافه‌ی چین خاک راه تو      خورشید سایه‌پرور طرف کلاه تو  
ترگس کرشمه می‌برد از حد، برون خرام      ای من فدای شیوه‌ی چشم سیاه تو  
خونم بخور که هیچ ملک با چنان جمال      از دل نیایدش که نویسد گناه تو  
(حافظ ۱۳۶۸، ۳۱۷)

حافظ مردی خداشناس، خداگرای و خداپاور بود. حافظ برای کسب و تحصیل علوم عرفانی و صوفیه نزد «بهاء‌الدین نقشبند»<sup>۲</sup> و دیگر عرفای مشهور زمان خود کسب فیض کرده بود. وی می‌گوید که بدون پیر و مرشد خالص، راه معشوق یعنی راه خدا را نمی‌توان یافت:

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید      که سالک بی‌خبر نبود ز راه‌ورسم منزل‌ها  
(حافظ ۱۳۶۸، ۹۷)

یا اینکه:

<sup>1</sup> Daffodil

<sup>2</sup> Baha-ud-Din Naqshband Bukhari.

قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن  
ظلمات است بترس از خطر گمراهی  
(حافظ ۱۳۶۸، ۳۶۷)

گویا معشوق زمینی حافظ شاخ نبات بوده است. وی به شاخ نبات بیشتر علاقه داشت. حافظ در غزلش اسم معشوق را ذکر کرده است. در اشعار حافظ به شاخ نبات هم برمی‌خوریم که درباره‌ی عشق حافظ به او گفته‌اند بعد از مدتی او را به عقد خود درآورد و روزگاری را با محبوب خود گذراند (صوفی ۱۳۸۲، ۱۶۵). حافظ در غزلش چنین می‌سراید:

این همه شهید و شکر کز سخنم می‌ریزد  
اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند  
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود  
که ز بند غم ایام نجاتم دادند  
(حافظ ۱۳۶۸، ۱۹۳)

یا:

حافظ چه طرفه شاخ نباتی‌ست کلک تو  
کش میوه دلپذیرتر از شهید و شکر است  
حافظ پسری به نام بلبل داشت که وی را بسیار دوست می‌داشت. اما متأسفانه محبوب حافظ خیلی زود چشم از دنیا فروبست. «از شاخ نبات پسری به دنیا آمد... حافظ در سن ۳۸ سالگی از فقدان محبوب خود می‌نالید و باردیگر زمانه نامهربانی خود را به او نمایان می‌سازد.» (صوفی ۱۳۸۲، ۱۶۵) حافظ ماجرای غمگین از دست دادن بلبل را در غزلش این‌گونه ذکر کرده است:

بلبلی خون دلی خورد و گلی حاصل کرد  
باد غیرت به صدش خار، پریشان دل کرد  
طوطیی را به خیال شکری دل خوش بود  
ناگهش سیل فنا نقش امل باطل کرد  
قره‌العین من آن میوه‌ی دل یادش باد  
که چه آسان بشد و کار مرا مشکل کرد  
ساروان بار من افتاد خدا را مددی  
که امید کرمم همره این محمل کرد  
(حافظ ۱۳۶۸، ۱۶۴)

حافظ می‌گوید ما که در راه رسیدن به عشق بلا دیده‌ایم و زجر کشیده‌ایم؛ پس یا رسیدن به معشوق (خدا) به ما آرامش می‌دهد یا نوشیدن شراب عشق او. او در راه عشق محبوب (خدا) جان فدا می‌کند و تبدیل به یک دل‌سوخته‌ی راه عشق می‌شود. عیسی نفسی کجاست تا عشق به محبوب را در وجود ما زنده کند؟

ما را که درد عشق و بلای خمار کشت  
یا وصل دوست یا می صافی دوا کند  
جان رفت در سر می و حافظ به عشق سوخت  
عیسی دمی کجاست که احیای ما کند  
(حافظ ۱۳۶۸، ۱۹۴)

شاعر از فراق و دوری معشوق خودش شبها ناله و گریه می‌کند. سپس می‌گوید ای زیباروی، با این غم تو چه باید بکنم؟ این دل دیوانه‌ی من دیگر نصیحت نمی‌پذیرد، مگر اینکه سر زلف تو آن را مهار کند:

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم  
تا به کی در غم تو ناله‌ی شب‌گیر کنم  
دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود  
مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم  
(حافظ ۱۳۶۸، ۲۸۱)

حافظ صدای عشق را از همه‌ی چیزهای دنیا بیشتر دوست دارد. وی می‌گوید که از آواز و شهرت عشق صدا و نوایی بهتر نشنیده‌ام، چیزی که در این روزگار و زمانه همیشه ماندنی است. درواقع، عشق و خوشی و زیبایی همیشه در این دنیا می‌ماند.

از صدای سخن عشق ندیدم خوش‌تر  
یادگاری که در این گنبد دوار بماند  
داشتم دلقی و صد عیب مرا می‌پوشید  
خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند  
(حافظ ۱۳۶۸، ۱۹۰)

یا:

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد  
نقش هرنگمه که زد راه به جایی دارد  
عالم از ناله‌ی عشاق مبادا خالی  
که خوش آهنگ و فرح‌بخش نوایی دارد  
(حافظ ۱۳۶۸، ۱۵۹)

به‌قول حافظ، راهی که برای عشق درپیش گرفته می‌شود همواره با مشکلات فراوان همراه است. اما این عشق باوجود مشکلات زیاد آن‌قدر خوب و زیباست که سختی‌های آن مهم نیست و ازطرفی هم نباید در این راه عجله به‌خرج داد و باید راه صبر درپیش گرفت. حافظ می‌گوید:

طریق عشق پرآشوب و فتنه است ای دل  
بیفتد آن که در این راه باشتاب رود  
(حافظ ۱۳۶۸، ۲۱۳)

همه‌ی حاصل عمر حافظ جز غم معشوق نیست و از دیدگاه حافظ بسیار ارزشمند است. درمورد عشق جز سختی و خوبی چیزی به‌یادش نبود. از نظر حافظ، همه‌ی حاصل عمر و زندگی او همراه با غم و اندوه و سختی به‌سر شد. و یک هم‌نشین و دوست جز غم یارش نبوده است؛ جز غم او مونس و همدم و یاری ندارد:

من حاصل عمر خود ندارم جز غم  
در عشق ز نیک و بد ندارم جز غم  
یک همدم باوفا ندیدم جز درد  
یک مونس نامزد ندارم جز غم  
(حافظ ۱۳۶۶، رباعیات، ۳۱)

درد عشق را باده‌ی وصل درمان می‌بخشد و حافظ از آن باده‌ی شب‌گیری نام می‌برد که در مذهب عشق حلال و حتی واجب است. باده‌پرستی از دیدگاه حافظ مسکن درد هجران و دوری معشوق است و در دفاع از این باده‌پرستی به زهاد و ابزارهای ایشان که شحنه‌ها باشد، می‌تازد. شراب عشق را یادگاری از بهشت می‌داند و نسبت آن را به عهد الست و عرضه‌ی عهد الهی بر انسان می‌رساند. او معشوق الهی خود را ساقی می‌داند و در واقع او را می‌پرستد:

عاشقی را که چنین باده‌ی شب‌گیر دهند	کافر عشق بود گر نشود باده‌پرست
برو ای زاهد و بر دُرْدکشان خرده مگیر	که ندادند جز این تحفه به ما روز الست
آنچه او ریخت به پیمان‌های ما نوشیدیم	اگر از خمر بهشت است و گر باده‌ی مست

(حافظ ۱۳۶۸، ۱۰۹)

حافظ می‌گوید دریای عشق هیچ ساحل و کرانه‌ای ندارد، جز جایی که باید برای عشق جان داد. هرکسی که به عشق دل ببندد، او دل خوش و سرمست است از کار خیری که احتیاجی به استخاره برای آن نیست:

بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست	آنجا، جز آنکه جان بسپارند، چاره نیست
هردم که دل به عشق دهی خوش دمی بود	در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

(حافظ ۱۳۶۸، ۱۳۱)

به‌نظر حافظ، اساس و آرزوی بشر بسیار کوتاه و ضعیف و سست است. بدین‌خاطر او می‌گوید شراب را بیاور که عمر انسان کوتاه است، عمر و آرزوی انسان بقایی ندارد و به‌زودی از بین می‌رود. وی مرید و پیرو مخلص کسی هست که به هیچ چیزی در زیر آسمان و در این دنیا که وابستگی ایجاد می‌کند، وابسته نیست. یعنی در این دنیا وابسته به هیچ چیز نیست و آزاد و رها است.

بیا که قصر امل سخت بسست‌بنیاد است	بیار باده که بنیاد عمر بر باد است
غلام همت آنم که زیر چرخ کبود	ز هرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است

(حافظ ۱۳۶۸، ۱۱۴)

یا:

زیر بارند درختان که تعلق دارند	ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد
--------------------------------	-----------------------------------

(حافظ ۱۳۶۸، ۱۸۸)

غم این جهان را نخور و این نصیحت من را هم از یاد مبر که این نکته‌ی عاشقانه‌ی لطیف را از سالک راه حق به‌خاطر دارم و هرآنچه که در زندگی برای تو اتفاق می‌افتد با رضایت بپذیر و راضی باش زیرا که من و تو در این جهان از خود اختیاری نداریم، هرچه پیش می‌آید، تقدیر ماست. حافظ می‌گوید:

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد	که این لطیفه‌ی عشقم ز رهروی یادست
رضا به داده بده وز جبین گره بگشای	که بر من و تو در اختیار نگشادست



(حافظ ۱۳۶۸، ۱۱۴)

شاعر می‌گوید صبح زود بلبل عاشق با باد صبا داستانی گفت که ای باد صبا، بین که عشق دیدن این گل با من چه کرده است و از دیدن چهره‌ی گل در دل من خون افتاده است و بسیار از شدت عشق به او عذاب می‌کشم و غصه می‌خورم و از این گلستان عشق تنها خار قسمت من شد، تنها خار به من رسید:

سحر بلبل حکایت با صبا کرد  
از آن رنگ رخم خون در دل افتاد  
که عشق روی گل با ما چه‌ها کرد  
وز آن گلشن به خارم مبتلا کرد

(حافظ ۱۳۶۸، ۱۶۲)

حافظ آشکارا و واضح این مطلب را می‌گوید و از سخن‌های خودش بسیار شاد هست که من فقط بنده و غلام عشق هستم و از هر دو دنیا ( این دنیا و جهان آخرت) رها و آزاد هستم (یعنی بنده‌ی این دنیا و آن دنیا نیست؛ فقط بنده‌ی عشق به خداست). وی پرنده‌ی باغ بهشتی خداوند است (حضرت آدم) و چگونه داستان جدایی و دوری خودش را از بهشت شرح می‌دهد و چگونه می‌گوید که در این دنیای فانی که مانند دام و تله است، گرفتار شد. توصیف این هجران و دوری برای حافظ دردآور است و سعی می‌کند از آن بگریزد و راه گریز از آن تنها عشق الهی است؛ عشق خداوند آن قدر بزرگ است که تمام زیبایی‌های بهشت را از خاطر سالک خواهد برد.

فاش می‌گویم و از گفته‌ی خود دل شادم  
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق  
بنده‌ی عشقم و از هر دو جهان آزادم  
من ملک بودم و فردوس برین جایم بود  
که در این دامگه حادثه چون افتادم  
سایه‌ی طوبی و دلجویی حور و لب حوض  
آدم آورد در این دیر خراب آبادم  
به‌هوای سر کوی تو برفت از یادم

(حافظ ۱۳۶۸، ۲۶۳)

### نتیجه‌گیری

قاضی نذرالاسلام در آسمان ادب بنگالی ستاره‌ی درخشنده‌ای است، همان‌گونه که حافظ در آسمان غزل ایران ماهی درخشان است. تعدادی از آثار وی در زمینه‌های مختلف ادبی بنگلا تحت تأثیر ادبیات فارسی تألیف شده است. نذرالاسلام شاعری عاشق و عاشقی انسان‌دوست و واقع‌گرا بود. در این مقاله کوشش شد که دیدگاه وی در اشعارش راجع به عشق زمینی و عشق آسمانی روشن شود و برای خوانندگان تبیین گردد. از سوی دیگر، حافظ شیرازی در بیشتر غزلیات خود در مورد عشق سخن گفته است. و این نزدیکی دو شاعر با قرن‌ها اختلاف در زمان زیستن ایشان، نشان از این دارد که عشق را زبانی‌ست واحد که قوت‌بخش آثار ایشان است. این نزدیکی و قرابت تا آنجا پیش رفته که قاضی نذرالاسلام غزلیات حافظ و اشعار دلنشین او را به بنگلا ترجمه کرده است.

### منابع و ارجاعات

- احمد، شهاب‌الدین. (۱۹۹۹م). *نذرول ساهیت تو بیچار* (داوری در آثار ادبی قاضی نذرالاسلام)، داکا: بنیاد اسلامی بنگلادش.
- انوری، حسن. (۱۳۷۹). *صدای سخن عشق (گزیده‌ی غزلیات حافظ)*، ج ۵، تهران: سخن.
- انوشه، حسن (ویراستار) و غیره. (۱۳۷۵). *دانشنامه ادب فارسی (ادب فارسی در شبه‌قاره: هند، پاکستان، بنگلادش)*، ج ۴، بخش سوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- چودوری، عبدالمقیت. (۱۹۹۷). *نذرالاسلام، اشعار اسلامی*، داکا: بنیاد اسلامی بنگلادش.
- چودوری، عبدالمقیت. (۲۰۰۰). *نذرالاسلام، ترانه‌های اسلامی*، داکا: بنیاد اسلامی بنگلادش.
- حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۸). *دیوان حافظ با مجموعه تعلیقات علامه قزوینی*، به تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، ج ۲، تهران: اساطیر.
- خان، شمس‌الزمان (ویراستار) و غیره. (۲۰۱۱). *بنگلا آکادمی چاریتابیدان، ویرایش سوم*، داکا: بنگلا آکادمی.
- رفیق‌الاسلام (ویراستار) و غیره. (۲۰۱۰). *نذرالراچانابالی (کلیات نذرالاسلام)*، ج ۱۱، داکا: بنگلا آکادمی.
- رفیق‌الاسلام (ویراستار) و غیره. (۲۰۱۱). *نذرالراچانابالی (کلیات نذرالاسلام)*، ج ۲، داکا: بنگلا آکادمی.
- رفیق‌الاسلام (ویراستار) و غیره. (۲۰۱۲). *نذرالراچانابالی (کلیات نذرالاسلام)*، ج ۶، داکا: بنگلا آکادمی.
- رفیق‌الاسلام (ویراستار) و غیره. (۲۰۱۲). *نذرالراچانابالی (کلیات نذرالاسلام)*، ج ۷، داکا: بنگلا آکادمی.
- شاهدی، مهمدعیسی. (۱۳۷۴). *گزیده احوال و آثار قاضی نذر الاسلام (شاعر ملی بنگلادش)*، ناشر: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، داکا، بنگلادش.
- شیکدار، عبدالحی (۲۰۰۰م): *نذرول راچانای محرم (محرم در آثار نذرالاسلام)*، مؤسسه نذرالاسلام، داکا، بنگلادش.
- صوفی، لیلا. (۱۳۸۲). *زندگینامه شاعران ایران*، ج ۹، تهران: جاجرمی.
- طاهری، پروانه. (۱۳۸۲). *ستارگان آسمان ادب ایران*، تهران: شقایق.
- محمدبیگی، شاهرخ و مهدی حسن. (۱۳۹۳). *عشق به اهل بیت (ع) در نغمات قاضی نذرالاسلام نویسنده و شاعری بنگالی، فصلنامه‌ی ادبیات دینی*، ش ۶، مشهد، ایران.

### References

- Ahmad, Shahabuddin. (1999). *nazrul sāhit tu bičār* (dāvari dar āsar-e adabi qāzi nazrul islam), Dhaka: Islamic Foundation of Bangladesh.
- Anvari, Hassan (1999). *sedāye suxan-e ešq* (Selection of Hafez's Ghazaliyat), 5<sup>th</sup> ed., Tehran: Sokhan.
- Anousheh, Hasan (editor) and others. (1995). *Encyclopedia of Persian Literature* (Persian Literature in the Paleonite: India, Pakistan, Bangladesh), Vol. 4, third part, Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance.

- Chowdhury, Abdul Mukit. (1997). *nazru-islam, af'ār-e islami*, Dhaka: Islamic Foundation of Bangladesh.
- Chowdhury, Abdul Mukit. (2000). *nazru-islam, tarānehā-ye islami*, Dhaka: Bangladesh Islamic Foundation.
- Hafez, Khajeh Shamseddin Mohammad. (1988). *divan-e hāfez*. by Allameh Qazvini and Qasem Ghani, 2<sup>nd</sup> ed., Tehran: Asatir.
- Khan, Shamsuzzaman (editor) and others. (2011). *Bangla Academy Caritabidan*, Third Edition, Dhaka: Bangla Academy.
- Rafiqulislam (editor) and others. (2010). *Nazru Racanabali (kuliyaat nazru islam)*, vol. 11, Dhaka: Bangla Academy.
- Rafiqulislam (editor) and others. (2011). *Nazru Racanabali (kuliyaat nazru islam)*, vol. 2, Dhaka: Bangla Academy.
- Rafiqulislam (editor) and others. (2012). *Nazru Racanabali (kuliyaat nazru islam)*, vol. 6, Dhaka: Bangla Academy.
- Rafiqulislam (editor) and others. (2012). *Nazru Racanabali (kuliyaat nazru islam)*, vol. 7, Dhaka: Bangla Academy.
- Shahedi, Mahmud isa. (1994). *Selection of Civility and Works by Kazi Nazru-Islam* (National poet of Bangladesh), Publisher: Cultural Consultation of the Islamic Republic of Iran, Dhaka, Bangladesh.
- Shikdar, Abdulhai (2000). *nazrulah račanay muharram* (Muharram in the works of Nazru-Islam), Nazrul Islam institute, Dhaka, Bangladesh.
- Sufi, Layla. (2002). *Biography of Iranian poets*, 9<sup>th</sup> ed., Tehran: Jajarmi.
- Taheri, Parvaneh (2002). *setaregān-e āsemān-e adab-e iran*, Tehran: Shaghayegh.
- Mohammad Beigi, Shahrokh and Mahadi Hassan. (2014). *esq be ahlul-bayt (a.) dar naghmat kazi nazru-islam*, Bengali writer and poet, Journal of Religious Literature, No. 6, Mashhad, Iran

**HOW TO CITE THIS ARTICLE**

Mahadi Hassan, & Jakaria. (2018). Love: From the View Point of Kazi Nazrul Islam and Hafez-e Shirazi. *Language Art*, 3(3):63-82, Shiraz, Iran. [in Persian]

**DOI:** 10.22046/LA.2018.16

**URL:** <http://www.languageart.ir/index.php/LA/article/view/80>





## ORIGINAL RESEARCH PAPER

### Love: From the View Point of Kazi Nazrul Islam and Hafez-e Shirazi

**Mahadi Hassan<sup>1</sup>** ©

Lecturer, Department of Persian Language and Literature,  
University of Dhaka, Bangladesh.



**Jakaria<sup>2</sup>**

M. A. Student in Persian Language and Literature,  
Kharazmi University, Tehran, Iran.



(Received: 24 May 2018; Accepted: 21 June 2018; Published: 30 August 2018)

Kazi Nazrul Islam is a prominent and national poet of Bangladesh. Love, revolution, human freedom, national unity, justice, and fairness are the main topics of his poetry and writings. He discussed love in his poems, mainly virtual love and true love. On the other hand, Khawaja Shams-Uddin Mohammad Hafez-e Shirazi is not only a famous poet of Iran, but also he is famous in all over the world and his outstanding contribution to Ghazal is known to all. He likes both love and affection, and love is one of the most beautiful manifestations of grace that is illustrated in the poetry of Hafez. Hafez's Beloved was both earthly and heavenly. This article discusses love from the viewpoint of Kazi Nazrul Islam and Hafez as much as possible.

**Keywords:** Kazi Nazrul Islam, Hafez-e Shirazi, Bangladesh, Iran, Love, Lover.

<sup>1</sup> E-mail: mahdidupersian@gmail.com © (Corresponding Author)

<sup>2</sup> E-mail: jakaria.du190@gmail.com